**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه 023– 18 /08/ 1400 حق الماره /وجود حق مالی دیگر به جز زکات /زکات**

**خلاصه مباحث گذشته و جلسه امروز:**

بحث در ادله مانعه از حق الماره بود. یکی از استدلالات تمسک به آیه شریفه «و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» بود. در جلسه گذشته سه احتمال در معنای آیه بیان شد. در این جلسه پس از تکمیل این بحث، استدلال به عدم تواتر روایات حق الماره نقل و بررسی می شود.

## مقابله بودن باء در «و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل»

یکی از معانی آیه شریفه «و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» که در جلسه گذشته بیان شد، این بود که در مقابل باطل اموال یکدیگر را اکل نکنید و حتما در مقابل مالی که می خورید، ما بازاء وجود داشته باشد. به نظر می رسد از روایات همین معنا استفاده می شود.

### شاهد اول: تطبیق آیه بر قمار

در چند روایت، آیه شریفه بر قمار تطبیق شده است.

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ زِيَادِ بْنِ عِيسَى وَ هُوَ أَبُو عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءُ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ فَقَالَ كَانَتْ قُرَيْشٌ تُقَامِرُ الرَّجُلَ بِأَهْلِهِ وَ مَالِهِ فَنَهَاهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ ذَلِكَ.[[1]](#footnote-1)

در نوادر اشعری نیز به صورت مرسل از امام صادق علیه السلام نقل شده: «ذلک القمار»[[2]](#footnote-2)

در تفسیر عیاشی اسباط بن سالم دو روایت از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر این آیه نقل کرده است. در نقل اول «عنی بذلک القمار»[[3]](#footnote-3) را نقل کرده و در نقل دوم، «هو القمار»[[4]](#footnote-4) نقل شده است.

در نقل دیگری در تفسیر عیاشی وارد شده است:

عن محمد بن علي عن أبي عبد الله ع في قول الله: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ» قال: نهي عن القمار، و كانت قريش تقامر الرجل بأهله و ماله- فنهاهم الله عن ذلك[[5]](#footnote-5)‏

در روایات دیگری نیز آیه شریفه، بر نهی از قمار حمل شده است.

### شاهد دوم: تطبیق آیه بر قرض بدون پشتوانه

در روایت دیگری آیه شریفه بر قرضی حمل شده که شخص پولی ندارد که قرض خود را بپردازد. به نظر می رسد این تعبیر نیز با باء مقابله بودن سازگار است به این معنا که هر گاه قرض می گیرید باید ما بازاء داشته باشید تا بتوانید قرض خود را اداء کنید. روایت سماعه در منابع مختلف نقل شده که آدرس آنها بیان می شود و تنها یکی از نقل های آن خوانده می شود. تفسیر عیاشی ج 1 ص: 85 رقم 207 و ص 236 رقم 101، کافی ج 5 ص 95 رقم 2، فقیه ج 3 ص 184 رقم 3390، تهذیب ج 6 ص 185 رقم 383، سرائر ج 3 ص 590 به نقل از مشیخه حسن بن محبوب. روایت در تفسیر عیاشی سند ندارد و ظاهرا طرق تمام این نقل ها در سایر کتب واحد است و به نقل ابن محبوب که در کافی وارد شده، بازگشت دارد.

بنده صدر روایت[[6]](#footnote-6) را نمی خوانم:

وَ لَا يَأْكُلْ أَمْوَالَ النَّاسِ إِلَّا وَ عِنْدَهُ مَا يُؤَدِّي إِلَيْهِمْ حُقُوقَهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ- لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْكُمْ وَ لَا يَسْتَقْرِضْ عَلَى ظَهْرِهِ إِلَّا وَ عِنْدَهُ وَفَاءٌ وَ لَوْ طَافَ عَلَى أَبْوَابِ النَّاسِ فَرَدُّوهُ بِاللُّقْمَةِ وَ اللُّقْمَتَيْنِ وَ التَّمْرَةِ وَ التَّمْرَتَيْنِ إِلَّا أَنْ‏ يَكُونَ لَهُ وَلِيٌّ يَقْضِي دَيْنَهُ مِنْ بَعْدِهِ لَيْسَ مِنَّا مِنْ مَيِّتٍ إِلَّا جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ وَلِيّاً يَقُومُ فِي عِدَتِهِ وَ دَيْنِهِ فَيَقْضِي عِدَتَهُ وَ دَيْنَه‏.

ظاهرا وَ لَا يَسْتَقْرِضْ عَلَى ظَهْرِهِ إِلَّا وَ عِنْدَهُ وَفَاءٌ توجیه بالباطل است و بیان می کند: اگر شخص قرض می کند باید زمینه پرداخت آن وجود داشته باشد ولو به این صورت که ولیّ داشته باشد که بعد از موت، قرض او را پرداخت می کند. پس در این روایت «و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» بر این نحوه قرض تطبیق شده است.

در تفسیر مجمع البیان روایت عامی برای تفسیر آیه شریفه از ابی جعفر علیه السلام نقل شده که سند ندارد:

و في قوله «بِالْباطِلِ» قولان (أحدهما) أنه الربا و القمار و البخس و الظلم عن السدي و هو المروي عن الباقر[[7]](#footnote-7)

به نظر می رسد با توجه به تفسیر آیه شریفه به قمار، معنای آیه این است که باید به وسیله شیء ما بازاء دار در اموال دیگران تصرّف کنید و روایت منقول در تفسیر مجمع البیان قابل استدلال نیست.

## کلام آیت الله والد: دلالت آیه بر حرمت اکل مال به سبب باطل واقعی

در جلسه گذشته دو معنای دیگر برای آیه شریفه بیان شد: مراد از بالباطل یعنی بالسبب الباطل شرعا او عرفا

آیت الله والد مراد از باطل را باطل واقعی می دانند. در توضیح باید گفت:

* گاه باطل در مقابل صحیح است، با این فرض هویت باطل جعلی و اعتباری است و به اعتباری قانونی که آن را صحیح و باطل می داند، تفاوت می کند. پس باطل آن چیزی است که شرع یا عرف حکم به صحت آن نکرده است.
* گاه باطل در مقابل حق است که در لغت نیز در مقابل حق است. حق چیزی است که ثبات و واقعیت دارد و باطل چیزی است که ثبات و استحکام ندارد. باطل به این معنا امری واقعی است و اسبابی که مصلحت در آن موجود است، صحیح است و چیزی که در آن مصلحت وجود ندارد، باطل است. مطابق این معنا، آیه شریفه بیان می کند: به سببی که ملاک اکل مال در آن وجود ندارد، مال دیگران را اکل نکنید. اهمیت ندارد ملاک را نسبت به حکم وضعی در نظر بگیریم یا نسبت به حکم تکلیفی در نظر بگیریم. به هر حال باطل امری واقعی است که سبب می شود شارع مقدّس جعلی را انجام دهد.

آیت الله والد باطل را به معنای دوم تفسیر می کنند.

### بازگشت باطل واقعی به باطل عرفی یا باطل شرعی

به نظر می رسد باطل واقعی به باطل عرفی یا شرعی بازگشت دارد. در توضیح باید گفت: باطل واقعی نیازمند دلیل اثباتی است. آیه شریفه بیان می کند: باطل واقعی را وسیله اکل مال قرار ندهید. کشف باطل واقعی به دو نحو ممکن است:

* دلیل شرع بر بطلان شرعی را کاشف از بطلان واقعی و استقرار نداشتن آن بگیریم.
* نظر عرف بر بطلان عرفی را اماره بر بطلان واقعی بگیریم.

تعیین نشدن نحوه کشف بطلان واقعی از دو حال خارج نیست:

* یا آیه شریفه در بیان حکم مولوی نیست، با این فرض طریق کشف باطل واقعی همان باطل شرعی است و بازگشت این معنا به حرمت اکل به سبب باطل شرعی است.
* یا در مقام بیان حکم تعبّدی و مولوی است. با این فرض طریق کشف باطل واقعی همان نظر عرفی است. اطلاق مقامی دلیل اقتضا می کند در صورتی که شارع طریق کشف باطل واقعی را بیان نکرده، نظر عرف در کشف آن را معتبر دانسته است. طبق این معنا، باطل واقعی بازگشت به حرمت اکل به سبب باطل عرفی دارد.

به نظر بنده، بیان آیت الله والد به یکی از دو معنای ذکر شده بازگشت می کند. هر چند مراد از باطل مطابق این معنا، باطل واقعی است اما شناخت آن از طریق باطل شرعی یا باطل عرفی است.

البته به نظر ما معنای آیه این است که «بالباطل» به معنای در مقابل باطل است نه بالسبب الباطل.

## مشابهات آیه مورد بحث در قرآن

مشابهات این آیه در مواضع مختلفی از قرآن بیان شده است:

* بقره: 188وَ لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ وَ تُدْلُوا بِها إِلَى الْحُكَّامِ در این آیه «الا ان تکون تجاره عن تراض» ندارد. معلوم نیست «تدلوا بها الی الحکام» تفسیر «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» باشد. اگر هم تفسیر باشد، بیان می کند: قاضی به واسطه رشوه، حکمی کرده که این حکم باعث شده شما بدون پرداخت چیزی به صاحب مال، مال مالک را تصاحب کنید.
* توبه : 34 يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنَّ كَثيراً مِنَ الْأَحْبارِ وَ الرُّهْبانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوالَ النَّاسِ بِالْباطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللَّهِ وَ الَّذينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا يُنْفِقُونَها في‏ سَبيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَليم‏ می تواند معنای این آیه شریفه این باشد که احبار و رهبان بهشت را می فروختند در حالی که بهشت در اختیار آنها نبوده است. پس معنای «بالباطل» این است که در مقابل چیزی که در اختیار آنها نیست و نمی توانند به خریداران تحویل دهند، اموال مردم را تصاحب می کردند.

## معنای مختار در معنای آیه شریفه: حرمت اکل مال در مقابل باطل

هر چند تمام این آیات، قابل تفسیر به اکل مال به سبب باطل است. اما با توجه به روایاتی که اکل مال بباطل را بر قمار و قرض بدون پشتوانه تطبیق کرده، مراد اکل بدون مقابل و عوض است زیرا موارد اکل مال به سبب باطل زیاد است و خصوصیت ویژه این مصادیق که تطبیق صورت گرفته، عوض و مقابل نداشتن است. از تعبیر «هو القمار» در این روایات بدون آنکه در پاسخ به پرسش بیان شده باشد، حصر فهمیده می شود به این معنا که آیه شریفه بیان می کند: اگر می خواهید مال مردم را تصاحب کنید باید در قبال آن چیزی پرداخت کنید و قماری که در قبال آن چیزی پرداخت نمی شود، صحیح نیست یا قرضی که چیزی ندارد یا قرار نیست در قبال آن پرداخت شود، صحیح نیست. البته قمار و قرض نیز با اکل مال به سبب باطل نیز قابل تفسیر است بدین صورت که قمار سبب باطل است و قرضی که نمی خواهد پس دهد (قرضٌ پس نده) سبب باطل است چنانچه در روایات آمده که یکی از سرّاق مردی است که ازدواج کرده و قصد پرداخت مهریه را ندارد. اما همچنانکه بیان شد: خصوصیت قمار و قرضی که قصد اداء ندارد در عوض نداشتن است نه در سبب باطل بودن و گرنه اسباب باطل فراوان است و انحصار معنای آیه در این دو مثال، بی وجه خواهد بود.

البته بحث حصری که از «الا ان تکون تجاره عن تراض» فهمیده می شود مجزا از «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» است و باید در جایگاه خویش مورد بحث قرار گیرد.

در برخی از کتب اهل تسنن مطالب عجیبی درباره آیه شریفه بیان شده است. مثلا بعد از نزول آیه شریفه، مردم حاضر به شرکت در مهمانی ها نشدند به این خاطر که مهمانی رفتن مصداق اکل مال بباطل است. طبری ذیل این مطلب، آن را استغراب می کند.[[8]](#footnote-8) به نظر می رسد، اکل مال بباطل به هر معنایی باشد، ناظر به تصرّف در مال غیر بدون اذن مالک است و به هیچ معنایی از معانی، اکل با اذن مالک اکل مال بباطل نیست. اکل مال در مقابل باطل و بدون پرداخت عوض نیز در صورتی حرمت دارد که صاحب مال اجازه نداده باشد و راضی نیست. در این فرض بیان می شود: جایز نیست بدون اذن و اجازه و رضایت صاحب مال در مال او تصرّف کنید و به عبارت برخی مال او را بالا بکشید.

خلاصه آنکه، معنای آیه شریفه حرمت اکل مال در مقابل باطل است و تطبیق آیه شریفه بر قمار، بهترین شاهد بر این معناست.

حتی به نظر می رسد، روایت سماعه نیز نوعی تنزیل باشد و اصل آیه شریفه درباره قمار است. در روایت سماعه بیان می شود: وقتی مال دیگری را قرض می گیرید و قصد اداء ندارید یا بدون پشتوانه قرض می گیرید، گویا بدون عوض مال دیگران را می خورید. در روایاتی که بیان شده یکی از سرّاقی کسی است که با قصد عدم پرداخت مهریه ازدواج می کند، شاید سرّاق به معنای واقعی مراد نباشد و بیان می کند: همچنانکه جایز نیست در مال دیگران بدون رضایت تصرّف کرد، تعهّد بدون قصد ادای پرداخت نیز صحیح نیست. روشن است که اداء خارجی مهریه و اداء عوض قرض، مقوّم نکاح و قرض نیست اما این روایات بیان می کند: تعهّد به پرداخت مهریه و عوض قرض بدون آنکه واقعا قصد اداء وجود داشته باشد، تعهّدی توخالی است و صرف این تعهّد توخالی کفایت نمی کند. در قرض، قرض گیرنده در قبال مشغول شدن ذمّه مالی را از دیگری تملّک می کند و مطابق این روایت، نوعی تنزیل وجود دارد و بیان شده: باید در قبال مالی که قرض می گیرد، ادای عوض آن را قصد کند. مراد از مال داشتن در این روایت نیز وجود خارجی آن نیست و مراد از آن وجود زمینه پرداخت بدهی است و قرض گیرنده بداند در آینده می تواند آن را پرداخت کند بر خلاف کسی که زمینه پرداخت ندارد و همچنین ولیّ ندارد که پس از مرگ آن را جبران کند، که قرض او گویا به نیت عدم اداء است.

نشانه تشرّع این است که به هنگام قرض نیت اداء داشته باشد.[[9]](#footnote-9) البته گاهی به جهت حفظ احترام و حرمت شخص، به جای کمک کردن به شخص محتاج، قرض می دهد ولی قرض گیرنده نیز نیت اداء دارد هر چند پس از آن قرض دهنده آن را ببخشد. در روایت سماعه نیز بیان شده از ابتدا باید بنای بر اداء قرض باشد و قرض بدون نیت اداء به منزله اکل مال به باطل است زیرا هر چند ذمّه در قبال آن مشغول شده و بی عوض نیست اما گویا ذمّه ای که قصد تفریغ آن وجود ندارد، باطل است.

در نتیجه به نظر می رسد مفهوم اصلی اکل مال بباطل قمار و مانند آن است که در قبال پول پرداختی چیزی پرداخت نمی شود و حتی ذمّه نیز مشغول نمی شود. اشتغال ذمه بدون زمینه پرداخت و قصد اداء نیز انشائی است که قرار نیست به واقعیت برسد.

## تمسک به عدم تواتر روایات حق الماره بر نفی حق الماره

یکی از ادله ای که برای نفی حق الماره بدان استدلال شده، این است که اگر حق الماره ثابت باشد، باید روایات آن زیاد باشد و به حدّ تواتر رسیده باشد. شاید صاحب جواهر به همین جهت مطرح کرده که ادعای تواتر این روایات بعید نیست.[[10]](#footnote-10) اما آیا اصل این استدلال صحیح است و باید برای اثبات یک مطلب، روایات زیاد وجود داشته باشد و یک روایت برای اثبات آن کافی نیست؟

### اشکال اول: تواتر اجمالی روایات حق الماره

اولا: ادعای صاحب جواهر که ادعای تواتر روایات حق الماره را داشت، گزاف نیست و تواتر اجمالی بر ثبوت فی الجمله حق الماره وجود دارد و اطمینان داریم که برخی از این روایات صادر شده است.

### اشکال دوم: نبود دلیل بر لزوم تواتر

ثانیا: به نظر می رسد دلیلی وجود ندارد که مطلبی که شارع ذکر کرده حتما باید به دلیل متواتر برسد.

## تقریب استدلال به نحوی دیگر: لزوم تواتر با فرض فتوای عامه به حرمت

بله ممکن است با استفاده از نکته دیگری این مطلب پیش برده شود. شیخ طوسی نقل می کند که جمیع فقهای عامه حق الماره را قبول ندارند. بحث این است که در حکمی که جمیع فقهای عامه قبول ندارند، روایات ما در صدد نفی فتوای فقهای عامه است و باید ردع این فتوا زیاد باشد. شهید صدر تعبیر تناسب بین رادع و مردوع را مطرح کرده و بیان می کند: هر گاه سیره مستحکم باشد باید به همان استحکام سیره، روایاتی در ردع وارد شده باشد و با اطلاقات نمی توان سیره را ردع کرد. به همین دلیل به علت قوت سیره حجیت خبر واحد، اطلاقات «لا تقف ما لیس لک به علم» و ادله ناهی از اتّباع ظن نمی تواند رادع سیره مستحکم بر حجیت خبر واحد باشد. بنده از نظر صغروی وارد بحث نمی شوم اما اصل کبری کلی صحیح است و در صورتی که امری در جامعه به نحو شایع وجود داشته باشد، در مقابل آن باید ردع قوی صادر شده و روایات زیادی در ردع آنها وارد شده باشد و اگر روایات زیاد وارد شده باشد، این روایات به ما می رسید.

### اشکال: لزوم اثبات ملازمه بین کثرت روایات صادره و کثرت روایات واصله

در این استدلال بیان شده که اگر فقهای عامه مطلبی را دارند باید روایات زیادی در ردّ آنها وارد شده باشد. هر چند این مطلب صحیح است اما برای تمام شدن استدلال باید این مقدّمه ضمیمه شود که اگر روایات زیادی صادر شده باشد باید روایات زیادی واصل شود و باید بین کثرت روایات صادره و کثرت روایات واصله ملازمه وجود داشته باشد. اما این ملازمه ثابت نیست و نمی توان اثبات کرد که بر فرض کثرت روایات صادره باید روایات واصله نیز کثیر باشد. در توضیح باید گفت:

بنده برخی از ابواب کافی که از محاسن گرفته شده را با محاسن مقایسه می کردم. گاهی در محاسن، 40 روایت وجود دارد اما کلینی تنها 10 روایت از آنها را نقل کرده است. پس از بررسی روایات محاسن می بینیم که از مجموع 40 روایت 10 تا 12 مضمون وجود دارد. کلینی 10 روایت را نقل کرده اما مثلا از 10 تا 12 مضمون اختصاصی، 9 مضمون را نقل کرده است. با این مطلب به این نتیجه می رسیم که خیلی از مواقع حذف روایات به علت حذف مکرّرات است و به نقل یک روایت اکتفا می شده است. به عنوان نمونه در روایاتی که «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» را بر قمار حمل کرده است، روایت اسباط بن سالم، روایت محمد بن علی و به صورت مرسل در نوادر روایاتی وجود دارد اما کلینی هیچ یک از این نقل ها را ذکر نکرده و تنها روایت زیاد بن زیاد بن عیسی را نقل کرده است. پس بیشتر روایات تکراری حذف می شود و مثلا اگر در مطلبی روایت به 10 طریق نقل شده باشد، ممکن است کلینی از 10 طریق 3 طریق را نقل کند و 7 طریق را حذف کند.

به نظر می رسد در مباحث فقهی، عمده مضامین روایی رسیده است هر چند عمده اسناد نرسیده است. بنابراین ممکن است روایات اصلی فقهی بیست هزار روایت بوده و از این مجموعه پانزده هزار روایت رسیده است هر چند با مکرّرات، روایات اصلی صادر شده بالغ بر صد هزار روایت باشد.

#### تطبیق بحث در اصحاب الصادق رجال شیخ

یکی از مباحثی که در مباحث رجالی نیز مهم است، بحث مانعیت علم اجمالی به وجود مخصّصات کثیره از حجیت عام است. به این نحو که با وجود علم اجمالی به وجود مخصّص و نرسیدن خیلی از مخصّصات، نمی توان به عموم عام تمسک کرد. صحت این استدلال متوقف بر وجود علم اجمالی به نرسیدن روایات کثیر است به نحوی که خیلی از مباحث اصولی تحت الشعاع قرار گیرد؟ در اصحاب الصادق رجال شیخ نام افراد بسیار زیادی وجود دارد که از امام صادق علیه السلام روایت می کردند. حداقل باید این راویان یک یا دو روایت نقل کرده باشند تا نام آنها در رجال وارد شده باشد. ابن عقده در رجال امام صادق علیه السلام کتابی داشته که منبع اصلی اصحاب الصادق رجال شیخ طوسی چنانچه در مقدمه شیخ طوسی به آن تصریح کرده، رجال ابن عقده در اصحاب الصادق علیه السلام بوده است. رجال ابن عقده در اختیار علامه حلی نیز بوده و ایشان بیان کرده: در هر ترجمه ای، ابن عقده یک یا دو روایت نقل کرده است. مجموع مواردی که در رجال شیخ وجود دارد و قرائن نشان می دهد از رجال ابن عقده اخذ شده، حدود سه هزار روایت است. با توجه به نقل علامه حلی، باید بین سه تا چهار هزار روایت در رجال ابن عقده وجود داشته است در حالی که شیخ طوسی در تهذیب، تنها 5 یا 6 روایت را از رجال ابن عقده نقل کرده است. آیا روایات موجود در رجال ابن عقده، روایات فقهی نبوده است؟ یا نکته دیگری وجود دارد؟

به نظر می رسد شیخ تمام روایات رجال ابن عقده را دیده اما برخی از این روایات غیر فقهی بوده و برخی تکراریات بوده و با وجود روایات دیگر، شیخ طوسی نیازی ندیده این روایات را ذکر کند. بنای شیخ طوسی در تهذیب استقصای مضامین روایات فقهی است نه استقصای اسناد روایات. به همین دلیل ممکن است روایت 10 طریق داشته باشد و به نقل 2 یا 3 روایت اکتفا کرده باشد. بحث تناسب رادع و مردوع نیز نکاتی است که در نظر ماست و شیخ طوسی نقل 2 یا 3 روایت را کافی می دانسته و نیازی به نقل تمام روایات نمی دیده است.

در نتیجه، ملازمه ای بین تواتر روایات صادره و تواتر روایات واصله وجود ندارد و شاهدی وجود ندارد که غیر از روایات واصله روایات دیگری به همین مضمون وجود نداشته است. البته در بحث حق الماره، روایات تواتر اجمالی دارد و از نظر صغروی نیز استدلال به عدم تواتر صحیح نیست.

1. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج5، ص122.](http://lib.eshia.ir/11005/5/122/) ح 1 [↑](#footnote-ref-1)
2. النوادر؛ ص: 162 ح 414 أَبِي قَالَ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَا يَكُونُ الرِّبَا إِلَّا فِيمَا يُوزَنُ أَوْ يُكَالُ وَ مَنْ أَكَلَهُ جَاهِلًا بِتَحْرِيمِ اللَّهِ لَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ شَيْ‏ءٌ وَ قَوْلُ اللَّهِ لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ قَالَ ذَلِكَ الْقِمَارُ وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ قَالَ نَزَلَ ذَلِكَ فِي الرَّجُلِ يَحْمِلُ عَلَى الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُقْتل [↑](#footnote-ref-2)
3. [تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود العیاشی، ج1، ص 235.](http://lib.eshia.ir/12013/1/236/) ح 98 عن أسباط بن سالم قال كنت عند أبي عبد الله ع فجاءه رجل- فقال له: أخبرني عن قول الله: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ» قال: عنى بذلك القمار ... [↑](#footnote-ref-3)
4. [تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود العیاشی، ج1، ص236.](http://lib.eshia.ir/12013/1/236/) ح 100

   عن أسباط قال سألت أبا عبد الله ع في قول الله: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ» قال: هو القمار [↑](#footnote-ref-4)
5. [تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود العیاشی، ج1، ص236.](http://lib.eshia.ir/12013/1/236/) ح 103 [↑](#footnote-ref-5)
6. صدر روایت این است: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع الرَّجُلُ مِنَّا يَكُونُ عِنْدَهُ الشَّيْ‏ءُ يَتَبَلَّغُ بِهِ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ أَ يُطْعِمُهُ عِيَالَهُ حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَيْسَرَةٍ فَيَقْضِيَ دَيْنَهُ أَوْ يَسْتَقْرِضُ عَلَى ظَهْرِهِ فِي خُبْثِ الزَّمَانِ وَ شِدَّةِ الْمَكَاسِبِ أَوْ يَقْبَلُ الصَّدَقَةَ قَالَ يَقْضِي بِمَا عِنْدَهُ دَيْنَهُ [↑](#footnote-ref-6)
7. [مجمع البیان، الشیخ الطبرسی، ج3، ص59.](http://lib.eshia.ir/12023/2/506/) أنه الربا و القمار و البخس و الظلم عن السدي و هو المروي عن الباقر [↑](#footnote-ref-7)
8. جامع البیان؛ ج 5، ص: 21 [↑](#footnote-ref-8)
9. آیت الله والد می فرمود: آقایی از ما قرضی گرفت و با اینکه آن را به زحمت تهیّه کرده بودم ولی بنا داشتم به علت محتاج بودن او این قرض را از او نگیرم. اما دیدم او خود را اصلا بدهکار نمی دانم. خیلی ناراحت شدم که متشرعه باید خودش را بدهکار بداند و لو من قصد داشتم که از او قرض را پس نگیرم. [↑](#footnote-ref-9)
10. [جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج24، ص129.](http://lib.eshia.ir/10088/24/129/) [↑](#footnote-ref-10)